



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۶۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای یاسر سعادت

مقدمه

در درس قبل بیان شد که طریق دیگری غیر از دلالت لفظی برای اثبات اطلاق اسم جنس وجود دارد که قرینه حکمت نامیده شده است. در این درس، فرق عملی بین این دو طریق برای اثبات اطلاق بیان شده و سپس به بیان اقسام اطلاق می‌پردازیم. اطلاقی که به واسطه قرینه حکمت ثابت می‌شود دارای تقسیمات مختلفی می‌باشد؛ از جمله تقسیم به اطلاق شمولی و بدلی و نیز تقسیم به اطلاق افرادی و احوالی. چون معانی حرفیه، معانی جزئی و رابط بین دو طرف می‌باشند، برخی امکان اثبات اطلاق را برای آنها انکار کرده‌اند که پاسخ شهید صدر به اشکال وارده شده از سوی این گروه، در حلقه ثالثه بیان خواهد شد.

متن درس

[... و نستخلص من ذلك أننا بتوسط قرينة الحكمة نثبت الإطلاق، و نستغنى بذلك عن إثباته بالدلالة الوضعية عن طريق أخذه قيداً في المعنى الموضوع له اللفظ، ثم تطبيق قاعدة احترازية القيود عليه]

لكن يبقى هناك فارق عملي بين إثبات الإطلاق بقرينة الحكمة، و إثباته بالدلالة الوضعية و تطبيق قاعدة احترازية القيود، و هذا الفارق العملي يظهر في حالة اكتناف الكلام بملايسات معينة تفقده الظهور السياقي الذي تعتمد عليه قرينة الحكمة فلا يعود لحال المتكلم ظهور في أنه في مقام بيان تمام مراده الجدى بكلامه و أمكن أن يكون في مقام بيان بعضه، ففي هذه الحالة لا تتم قرينة الحكمة؛ لبطلان الظهور الذي تعتمد عليه، فلا يمكن إثبات الإطلاق لمن يستعمل قرينة الحكمة لإثباته، و خلافاً لذلك من يثبت الإطلاق بالدلالة الوضعية و تطبيق قاعدة احترازية القيود، فإن بإمكانه أن يثبت الإطلاق في هذه الحالة ايضاً؛ لأن الظهور الذي تعتمد عليه هذه القاعدة غير الظهور الذي تعتمد عليه قرينة الحكمة كما عرفنا سابقاً، و هو ثابت على أي حال.

ثم إن الإطلاق الثابت بقرينة الحكمة، تارة يكون شمولياً، أي مقتضياً لاستيعاب الحكم لتمام أفراد الطبيعة، و أخرى يكون بديلاً يكتفى في امثال الحكم المجعول فيه إيجاد أحد الأفراد. و مثال الأول: إطلاق الكذب في «لا تكذب» و مثال الثاني: إطلاق الصلاة في «صل».

و الإطلاق تارة يكون أفرادياً، و أخرى يكون أحوالياً.

والمقصود بالإطلاق الأحوالى : أن يكون للمعنى أحوال، كما في أسماء الأعلام، فإن مدلول كلمة «زيد» و إن لم يكن له أفراد ولكن له أحوال متعددة، فيثبت بقرينة الحكمة، أنه لم يرد به حال دون حال.

الإطلاق في المعانى الحرفية

مرّبنا سابقاً أن المعانى في المصطلح الأصولى تارة تكون معانى اسمية كمدلول «عالم» : (أكرم العالم) و أخرى معانى حرفية كمدلول صيغة الأمر في نفس المثال، و لا شك في أن قرينة الحكمة تجرى على المعانى الإسمية و يثبت بها إطلاقها، و أما المعانى الحرفية، فقد وقع النزاع في إمكان ذلك بشأنها، مثلاً: إذا شككنا في أن الحكم بالوجوب هل هو مطلق و ثابت في كل الأحوال، أو في بعض الاحوال دون بعض، فهل يمكن أن نطبق قرينة الحكمة على مفاد «أكرم» في المثال و هو الوجوب المفاد على نهج النسبة الطلبية والإرسالية لإثبات أنه مطلق أو لا؟

و سيأتى توضيح الحال في هذا النزاع في الحلقة الثالثة إن شاء الله تعالى، والصحيح فيه إمكان تطبيق مقدمات الحكمة في مثل ذلك.

استفاده اطلاق اسم جنس^۱ از دو طریق (یادآوری)

در مباحث گذشته بیان شد که دو طریق در اثبات اطلاق برای اسم جنس، از سوی علما بیان گردیده است:

۱. استفاده از دلالت وضعیه اسم جنس؛ به این نحو که اطلاق، قیدی در معنای موضوع^۲ له باشد. سپس با تطبیق قاعده احترازیت قیود ثابت کنیم که اطلاق، قید برای مدلول تصدیقی و مراد جدی نیز می باشد.

۲. استفاده اطلاق از قرینه حکمت؛ به این نحو که تمسک کنیم به ظهور حال متکلم، در این که وی در مقام بیان تمام مراد جدی خود با کلام خویش است؛ پس آنچه را که در کلام خود ذکر نکرده است اراده ای نیز نسبت به آن ندارد.

هم چنین گفتیم که بنابر مختار شهید صدر(ره)، طریقه دوم (استفاده از قرینه حکمت)، روش صحیح برای اثبات اطلاق می باشد.

در این جا سؤالی مطرح می شود که آنچه برای ما مهم می باشد اثبات اطلاق است و چه فرقی دارد که اطلاق را به وسیله دلالت وضعی ثابت بدانیم یا به وسیله قرینه حکمت؟

فرق عملی بین طرق استفاده اطلاق

فرق عملی بین این دو مبنا در جایی مشخص می شود که شک کنیم که آیا متکلم در مقام بیان تمام مرادش هست یا نه؟ گاهی در کلام، قرائنی وجود دارد که با وجود آن ها نمی توان گفت که متکلم در مقام بیان تمام مراد جدی خود است. برای مثال هنگام صدور کلام، متکلم در یک محیط تقیه ای واقع شده است. در این گونه موارد نمی توان به قرینه حکمت تمسک نمود؛ زیرا قرینه حکمت، مبتنی بر ظهور حال متکلم در مقام بیان تمام مراد جدی می باشد که چون در این موارد در مقام بیان تمام مراد جدی بودن متکلم، شک داریم، ظهور عرفی مذکور محقق نمی شود و به تبع آن، قرینه حکمت نیز جاری نخواهد شد.

اما اگر اطلاق را از دلالت وضعی استفاده کنیم، در این گونه موارد - که در مقام بیان بودن متکلم محرز نیست - نیز می توان از دلالت وضعی، اطلاق را استفاده نمود؛ زیرا بنابر این مبنا تنها ذکر اسم جنس - در کلام بدون آوردن قید - کافی است که از آن اراده اطلاق شود و حال متکلم دخالتی در استفاده اطلاق ندارد، چون اطلاق جزئی از معنای موضوع^۲ له می باشد خواه متکلم در مقام بیان تمام مراد جدی خود باشد و یا در مقام بیان مراد جدی خود نباشد. بنابراین با ثبوت مدلول تصوری و تطبیق قاعده احترازیت قیود، قید اطلاق را در مرحله مدلول تصدیقی جدی نیز ثابت می کنیم.

تطبیق

لکن بقی هناک فارق عملی بین إثبات الإطلاق بقرينة الحکمة، و إثباته^۲ بالدلالة الوضعیة و تطبیق قاعدة احترازیة القیود، و هذا الفارق العملی یظهر فی حالة اکتشاف^۱ الکلام بملاسات^۲ معینة

^۱ اسمی که بر جنسی خاص وضع شده تا آن را از سایر اجناس متمایز کند. (ر.ک: نحو الوافی، ج ۱، ص ۲۵۹)

^۲ مرجع ضمیر: الإطلاق.

و لکن، بیان فرق عملی بین استفاده اطلاق به وسیله قرینه حکمت و استفاده اطلاق از دلالت وضعی و تطبیق قاعده احترازی بر آن، باقی ماند. و این فرق عملی (بین استفاده اطلاق از قرینه حکمت و استفاده آن از دلالت وضعی) درحالتی مشخص می شود که کلام به یک سری قرائن معینی پیچیده باشد

تفقده^۳ الظهور السياقی الذی تعتمد علیه قرینه الحکمة

که موجب می شود ظهور سیاقی^۴ که قرینه حکمت بر آن مترتب است، از بین برود.

فلا يعود لحال المتکلم ظهور، فی أنه^۵ فی مقام بیان تمام مراده الجدی بکلامه^۶ و أمکن أن یکون فی مقام بیان بعضه^۷، ففی هذه الحالة لا تتم قرینه الحکمة؛

پس با وجود این ملاسبات برای کلام، ظهوری برای حال متکلم پیدا نمی شود؛ به این نحو که او در مقام بیان تمام مرادش به وسیله کلامش باشد و ممکن است که در مقام بیان بعضی از مراد خویش باشد که در این حالت، قرینه حکمت، تمام نخواهد بود

لبطلان^۸ الظهور الذی تعتمد علیه، فلا یمکن إثبات الإطلاق لمن یمتثل قرینه الحکمة لإثباته^۹،

زیرا ظهوری که قرینه حکمت بر آن مبتنی است از بین رفته است. پس کسی که راه استفاده اطلاق را منحصر در قرینه حکمت می داند، در این گونه موارد نمی تواند اطلاق را ثابت کند.

و خلافاً لذلك من یثبت الإطلاق بالدلالة الوضعية و تطبیق قاعدة احترازية القيود، فإن بإمكانه أن یثبت الإطلاق فی هذه الحالة^{۱۰} ایضاً؛

برخلاف کسی که اطلاق را از دلالت وضعیه و تطبیق قاعده احترازی قیود، استفاده می نماید پس برای او ممکن است که اطلاق را در این حالت که (در مقام بیان بودن متکلم محرز نیست) نیز اثبات نماید.

لأن الظهور الذی تعتمد علیه هذه القاعدة^{۱۱} غیر الظهور الذی تعتمد علیه قرینه الحکمة^{۱۲} كما عرفنا سابقاً،

^۱ یعنی: پیچیده شدن.

^۲ یعنی: شرایط و ظروف.

^۳ مرجع ضمیر: الکلام

^۴ یعنی: ظهور حال متکلم در این که وی با کلام خود در مقام بیان تمام مراد خویش است و آن چه را که بیان نکرده است، اراده ای نیز نسبت به آن ندارد.

^۵ مرجع ضمیر: المتکلم

^۶ مرجع ضمیر: المتکلم

^۷ مرجع ضمیر: مراده الجدی.

^۸ متعلق: لا تتم.

^۹ متعلق: یمتثل؛ مرجع ضمیر: الإطلاق.

^{۱۰} یعنی: در این حالت که در مقام بیان بودن متکلم محرز نیست؛ متعلق: یثبت

^{۱۱} یعنی: ظهور کلام متکلم در این که هر آن چه را که بیان نموده اراده کرده است.

^{۱۲} یعنی: ظهور حال متکلم در این که هر آن چه را که بیان نکرده است اراده ای نیز نسبت به آن ندارد.

زیرا ظهوری که قاعده احترازیست قیود بر آن مبتنی است، غیر از ظهوری است که قرینه حکمت بر آن اعتماد دارد؛ چنان که قبلاً فرق بین این دو ظهور بیان شد. و هو^۱ ثابت علی ای حال.

و به هر حال ظهور حال متکلم در این که هر آنچه را بیان نموده اراده نیز کرده است، در هر حالی ثابت است.^۲

Sco1:۱۳:۳۶

اقسام اطلاق

بعد از بیان معنای اطلاق و طریقه اثبات آن به وسیله قرینه حکمت، به بیان اقسام اطلاق می پردازیم. برای اطلاق دو تقسیم بیان شده است:

۱. تقسیم اطلاق به شمولی و بدلی

۲. تقسیم اطلاق به فردی و احوالی

اطلاق شمولی و بدلی

اطلاق شمولی: یعنی لفظ، مقتضی شمول حکم برای تمام افراد طبیعت باشد.

اطلاق بدلی: یعنی لفظ، مقتضی شمول حکم برای تمام افراد نیست، بلکه در امثال حکم مجعول، به ایجاد یکی از افراد طبیعت اکتفا می شود.

توضیح: اگر مولا بگوید «اکرم الفقیر»، طبیعت فقیر، موضوع وجوب اکرام قرار گرفته است و همه افراد را فرا می گیرد؛ لذا اطلاق در این مثال «شمولی» می باشد و موجب انحلال حکم به تعداد افراد مطلق می شود. مانند این که مولا گفته باشد «اکرم کل فقیر»؛ لذا طبق این دلیل، هر زمان که در خارج فقیری پیدا شود، اکرام او واجب خواهد بود و به تعداد افراد فقیر حکم وجوب اکرام وجود خواهد داشت..

اما اگر مولا بگوید «اکرم فقیراً»، وجوب اکرام برای یکی از افراد طبیعت به صورت علی البدل جعل شده است؛ خواه این فقیر، زید فقیر باشد یا عمرو فقیر. به عبارت دیگر، این وجوب اکرام با اکرام یک فقیر ساقط می گردد.

مثال دیگر: متعلق امر دارای اطلاق «بدلی» می باشد. برای مثال، وقتی مولا می گوید: «صل صلاة الظهر»، متعلق وجوب، نماز ظهر می باشد. نماز ظهر دارای افراد طولی و عرضی مختلفی می باشد که با اتیان یکی از این افراد طولی و عرضی، امر ساقط می شود. مثال اطلاق شمولی، متعلق نهی است. برای مثال اگر مولا بگوید «لا تکذب»، متعلق نهی «کذب» است که دارای افراد طولی و عرضی مختلفی می باشد - مثلاً افراد طولی مانند دروغ در امروز یا فردا و یا در این ساعت و مثال افراد عرضی مانند دروغ در مورد کار و یا مال و یا هر چیز دیگر؛ یعنی متعلق دروغ می تواند مختلف باشد- و چون شارع طبیعت کذب را مورد زجر قرار داده است و ترک آن را از ما خواسته است،

^۱ مرجع ضمیر: الظهور الذی تعتمد علیه هذه القاعدة.

^۲ حتی اگر احراز شود که متکلم در مقام بیان تمام مراد جدی خود نیست.

و ترک طبیعت هم به ترک همه افرادش می‌باشد^۱، باید همه افراد طولی و عرضی کذب را ترک کنیم تا نهی را امتثال نماییم؛ پس متعلق نهی همیشه دارای اطلاق شمولی می‌باشد و متعلق امر همیشه دارای اطلاق بدلی است.

تطبیق

ثم إن الاطلاق الثابت بقرينة الحكمة، تارة يكون شمولياً، أى مقتضياً لاستيعاب^۲ الحكم لتمام^۳ أفراد الطبيعة. سپس اطلاقى که به وسیله قرینه حکمت ثابت می‌شود گاهی شمولی است، یعنی (اطلاق لفظ) مقتضی شمول حکم برای تمام افراد طبیعت می‌باشد

و أخرى يكون^۴ بدلياً يكفى فى امتثال الحكم المجعول فيه^۵ إيجاد^۶ أحد الأفراد. و مثال الأول^۷: إطلاق الكذب فى «لا تكذب» و مثال الثانى^۸: إطلاق الصلاة فى «صل».

و گاهی اطلاق بدلی است؛ به گونه‌ای که در امتثال حکم، به ایجاد یکی از افراد طبیعت اکتفا می‌شود. و مثال اطلاق شمولی، اطلاق کذب در مثال «لا تکذب» می‌باشد و مثال اطلاق بدلی، اطلاق صلات در مثال صل می‌باشد.

Sco۲:۲۲:۰۴

اطلاق افرادی و احوالی

اطلاق فردی: یعنی برای یک معنا افراد متعددی وجود داشته باشد که به وسیله قرینه حکمت ثابت شود متکلم همه افراد را اراده کرده است، نه بعضی از افراد را؛ خواه به نحو شمولی باشد یا به نحو اطلاق بدلی.

مثال: مانند این که مولا بگوید «اکرم العالم»، که در این مثال، عالم دارای افراد زیادی است و قرینه حکمت ثابت می‌کند که مولا اکرام تمام افراد عالم را طلب کرده است.

اطلاق احوالی: یعنی برای معنا حالات گوناگون و متعددی وجود داشته باشد و با قرینه حکمت ثابت می‌شود که متکلم این معنا را در تمام حالاتش اراده کرده است، نه در حالتی خاص.

مثال: در اسماء اعلام^۹ مثل زید، اطلاق احوالی بسیار واضح است. برای مثال وقتی مولا می‌گوید «اکرم زیداً»، زید دارای حالات مختلفی می‌تواند باشد؛ مثلاً در مدرسه یا حمام و یا در خیابان باشد و یا ایستاده یا نشسته و یا

^۱ زیرا طبیعت منهدم نمی‌شود مگر به انهدام همه افرادش.

^۲ متعلق: مقتضیاً.

^۳ متعلق: استيعاب.

^۴ مرجع ضمیر: اطلاق.

^۵ مرجع ضمیر: اطلاق.

^۶ فاعل «یکفی».

^۷ یعنی: اطلاق شمولی

^۸ اطلاق بدلی

^۹ لفظی که به تنهایی دال بر تعیین مطلق مسمای خود بوده و آن را از باقی افراد نوعش تمیز می‌دهد. (ر.ک: نحو الوافی، ج ۱، ص ۲۵۷)

خوابیده باشد و غیر ذلک. قرینه حکمت ثابت می‌کند که مولا، اکرام زید را در حالت خاصی از این حالات واجب نکرده است، بلکه اکرام زید را در تمام این حالات واجب نموده است.

توضیح اطلاق افرادی و احوالی در ضمن یک مثال

مثال دیگر: اگر مولا بگوید: «یستحب السلام»، دو اطلاق برای این کلام وجود دارد.

الف) اطلاق افرادی: یعنی استحباب سلام شامل تمام افراد می‌شود؛ لذا حکم به استحباب سلام از هر فردی می‌کنیم و استحباب آن را مختص به فرقه و گروهی خاص نمی‌دانیم.

ب) اطلاق احوالی: یعنی ممکن است که سلام کننده و سلام دهنده حالات گوناگونی داشته باشند؛ برای مثال هر دو ایستاده و یا نشسته یا خواب و یا در این حالات مختلف باشند. در این صورت، با اطلاق احوالی حکم می‌کنیم که استحباب سلام شامل تمام این حالات می‌شود و مختص به حالتی خاص نیست.

FG

تقسیمات اطلاق

۱. تقسیم اطلاق به شمولی و بدلی
 - اطلاق شمولی: یعنی لفظ دارای شمولیتی باشد که طبیعت را با تمام افراد و احوالش شامل شود
 - اطلاق بدلی: یکی از افراد طبیعت به نحو علی‌البدل اراده شده باشد و حکم مولا به انجام یکی از افراد طبیعت، امتثال گردد.
۲. تقسیم اطلاق به افرادی و احوالی
 - اطلاق افرادی: معنا دارای افراد متعددی باشد و قرینه حکمت ثابت کند که متکلم تمام افراد معنا را اراده کرده است.
 - اطلاق احوالی: یعنی معنای لفظ دارای حالات گوناگونی باشد و قرینه حکمت ثابت کند که متکلم، این معنا را در تمام حالات مختلفش اراده کرده است.

تطبیق

و الاطلاق تارة یكون أفرادیاً، و إخرى یكون أحوالیاً.

اطلاق گاهی افرادی است و گاهی احوالی می‌باشد

و المقصود بالاطلاق الافرادى: ان یكون للمعنى افراد^۱ فیثبت بقرینه الحکمة انه^۲ لم یرد به^۳ بعض الافراد دون بعض.

و مراد از اطلاق افرادی این است که برای معنا افراد متعددی وجود داشته باشد و با قرینه حکمت ثابت شود که تمام افراد معنا اراده شده است، نه برخی از افراد دون بعضی دیگر.

و المقصود بالاطلاق الأحوالی: أن یكون للمعنى أحوال، كما فی أسماء الأعلام.

^۱ اسم «یکون».

^۲ ضمیر شأن.

^۳ مرجع ضمیر: معنی

و مراد از اطلاق احوالی این است که برای معنا احوال متعددی وجود دارد؛ چنان که در اسماء اعلام این گونه است. فإن مدلول کلمه «زید» و إن لم یکن له أفراد و لکن له أحوال متعددة، فیثبت بقرینة الحکمة أنه^۱ لم یرد به^۲ حال دون حال.

پس همانا مدلول کلمه زید هر چند که دارای افراد متعدّد نیست، لکن احوال متعددی برای آن وجود دارد که قرینه حکمت ثابت می کند که برخی از حالات غیر برخی دیگر اراده نشده است. (بلکه تمام حالات اراده گردیده است)

Scor: ۲۷: ۲۴

اطلاق در معانی حرفیه

آنچه را که تاکنون درباره اطلاق بیان کردیم، اطلاق در معانی اسمیه بود؛ مانند مدلول عالم در مثال «اکرم العالم». حال می خواهیم ببینیم که آیا در معانی حرفیه نیز اطلاق وجود دارد یا نه؟

فرق بین معنای اسمی و معنای حرفی

اصولیون به تبع نحویون، معانی را به دو قسم حرفی و اسمی تقسیم می کنند. مراد از معنای اسمی، معنایی است که می توان آن را به شکل مستقل در ذهن تصوّر نمود، مانند تصوّر اسماء اعلام، مثل زید و کتاب و اسماء اجناس مثل انسان و حیوان. اما مراد از معنای حرفی، معنایی است که رابط بین دو معنا می باشد؛ لذا تصوّر آن ممکن نیست مگر این که دو طرف نسبت تصوّر شود، مانند مدالیل حروف و هیئت افعال. مثلاً در «اکرم العالم»، صیغه «اکرم» دلالت بر نسبت طلبیه بین اکرام و مفرد مخاطب مذکر (أنت) دارد و تصوّر این هیئت بدون تصوّر اکرام و أنت مخاطب ممکن نیست.

تحریر محل نزاع^۳

در مثال «اکرم العالم»، هیئت «اکرم» که دارای یک معنای حرفی است، از دو جهت می تواند اطلاق داشته باشد:

^۱ ضمیر شأن.

^۲ مرجع ضمیر: مدلول کلمه «زید»

^۳ سؤال: چه ثمره ای برای این بحث مترتب است؟ به عبارت دیگر چه فرقی دارد که اطلاق را در معنای حرفی ممکن بدانیم یا ممتنع؟

جواب: ثمره این بحث در موارد عدیده ای در فقه ظاهر می شود. مثلاً اگر مولا بگوید «إذا زالت الشمس فصل» واضح است که زوال در این مثال، قید می باشد اما آیا قید برای ماده صل است؛ یعنی قید برای واجب است یا قید برای وجوب، یعنی قید برای هیئت صل که اگر آن را قید برای وجوب و هیئت صل بدانیم، در صورتی که قبل از زوال مقداری آب در دسترس داریم و می دانیم که اگر این آب را مصرف کنیم بعد از زوال تا غروب آفتاب به آب دسترسی پیدا نمی کنیم، با این وجود می توانیم این آب را دور بریزیم و اشکالی ندارد؛ زیرا قبل از زوال هنوز نماز بر من واجب نشده است که وجوب حفظ آب را برای وضو، بر مکلف در پی داشته باشد؛ به خلاف زمانی که زوال را قید برای واجب (ماده صل) بدانیم که در این صورت وجوب صلات قبل از زوال وجود دارد؛ لذا باید این آب را نگه داریم تا با آن وضو گرفته و نماز را در هنگام زوال یا بعد از آن اتیان کنیم. حال اگر اطلاق را در معنای حرفی جایز بدانیم دیگر بحثی نیست که قیود به هیئت بر نمی گردند، بلکه باید قیودی که ظهور در این دارند که قید برای هیئت هستند را نیز به قید ماده رجوع دهیم؛ به خلاف زمانی که اطلاق در معنای حرفی را صحیح بدانیم.

الف) متعلق «اکرم» (ماده اکرم) که همان اکرام است، یک معنای اسمی می‌باشد؛ اطلاق دارد که این اکرام با هدیه دادن باشد یا با احترام گذاشتن باشد و غیر ذلک. و همان‌گونه که «عالم» دارای اطلاق است، «اکرام» نیز دارای اطلاق بوده و کسی در مورد اطلاق داشتن آن اختلاف نکرده است.

ب) مدلول صیغه افعال که یک معنای حرفی است و دلالت بر نسبت طلبیه می‌کند؛ در این که آیا این معنای حرفی (نسبت طلبیه) دارای اطلاق است یا نه، نزاع واقع شده است و در اطلاق داشتن آن برخی اشکال کرده‌اند.

منشأ اشکال در اطلاق داشتن معنای حرفی

معنای حرفی یک معنای جزئی است که متقوم به دو طرف می‌باشد؛ یعنی این معنای حرفی بین آن دو ارتباط برقرار کرده است. این معنای جزئی نه قابلیت دارد که به وسیله قرینه خاصه تخصیص بخورد و نه قابلیت دارد که به وسیله قرینه حکمت، اطلاقش ثابت شود.

دلیل: زیرا اطلاق و تقیید از شئون معنایی است که آن معنا قابلیت حصه شدن و تقسیم شدن را داشته باشد در حالی که معنای جزئی چنین قابلیت را ندارد.

رای صحیح در مسأله

شهید صدر می‌فرمایند: صحیح این است که برای معنای حرفی می‌توان اطلاق را تصور نمود و همان‌گونه که معنای اسمی دارای اطلاق است معنای حرفی نیز دارای اطلاق می‌باشد و با قرینه حکمت می‌توان اطلاق معنای حرفی را نیز ثابت کرد و بحث مفصل آن را به حلقه ثالثه ارجاع می‌دهند.

تطبيق

مرّ بنا سابقاً أن المعانی فی المصطلح الأصولی تارةً تكون معانی اسمیة کمدلول «عالم»: (أکرم العالم) و أخرى معانی حرفیة کمدلول صیغة الأمر فی نفس المثال.

قبلاً توضیح دادیم که معانی در اصطلاح اصولی گاهی معنای اسمی هستند، مانند مدلول عالم در مثال «اکرم العالم» و گاهی معنای حرفی هستند، مانند صیغه امر در مثال مذکور.

و لا شک فی أن قرينة الحکمة تجری علی المعانی الإسمیة و یثبت بها^۱ إطلاقها^۲. و أما المعانی الحرفیة فقد وقع النزاع فی إمكان ذلک^۳ بشأنها.

و شکی نیست که قرینه حکمت در معنای اسمی جاری می‌شود و اطلاق را در آن‌ها ثابت می‌کند. اما در جریان قرینه حکمت در معنای حرفیه، نزاع واقع شده است در این که آیا معنای حرفی شأنیت این را دارد که قرینه حکمت در آن جاری شود یا نه؟

^۱ مرجع ضمیر: قرينة الحکمة.

^۲ مرجع ضمیر: المعانی الإسمیة.

^۳ مشارالیه: اثبات الاطلاق فی المعانی الحرفیة بقرينة الحکمة.

مثلاً: إذا شككنا في أن الحكم بالوجوب هل هو مطلق و ثابت في كل الأحوال، أو في بعض الاحوال دون بعض، فهل يمكن أن نطبق قرينة الحكمة على مفاد «أكرم» في المثال و هو^۱ الوجوب المفاد على نهج النسبة الطلبية والإرسالية لإثبات^۲ أنه مطلق أو لا؟

مثلاً زمانی که شک کنیم که حکم به وجوب، مطلق بوده و در همه احوال ثابت می‌باشد، یا فقط در برخی از احوال ثابت است، پس آیا ممکن است که قرینه حکمت، بر مفاد «اکرم» در مثال «اکرم العالم» - که عبارتست از نسبت طلبیه و ارسالیه - تطبیق پیدا کند تا اثبات نماید که وجوب حاصل شده از اکرم، مطلق است یا نه؟

و سیأتی توضیح الحال فی هذا النزاع فی الحلقة الثالثة^۳ إن شاء الله تعالی،

و توضیح حال در مورد این نزاع ان شاء الله تعالی در حلقه ثالثه بیان خواهد شد.

والصحيح فيه^۴ إمكان تطبيق مقدمات الحكمة^۵ في مثل ذلك^۶.

و صحیح در مورد این نزاع این است که می‌توان مقدمات حکمت را درباره معانی حرفی نیز تطبیق داد.

Sco۴:۳۷:۱۵

^۱ مرجع ضمیر: مفاد «أكرم»

^۲ متعلق: نطبق.

^۳ آدرس: دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة - القسم الأول، ص ۱۰۷-۱۰۸.

^۴ مرجع ضمیر: النزاع

^۵ مراد از مقدمات حکمت همان قرینه حکمت می‌باشد که دارای دو مقدمه (صغری و کبرا) و یک قیاس می‌باشد

صغری: این قید را متکلم در کلام خود نیاورده است

کبری: هر آنچه را که متکلم در مدلول تصویری کلام خود ذکر نکند اراده‌ای نیز نسبت به آن ندارد.

نتیجه: پس قید ذکر نشده در کلام، در مراد جدی متکلم دخالتی ندارد

^۶ مشارالیه: مفاد «أكرم» فی المثال

چکیده

۱. در مواردی که کلام، همراه برخی قرائنی باشد که با وجود آن‌ها نتوان حال متکلم را احراز نمود - که آیا در مقام بیان تمام مراد خویش است یا نه - کسی که استفاده اطلاق را منحصر در قرینه حکمت می‌داند نمی‌تواند اطلاق را ثابت نماید، اما اگر اطلاق را مستفاد از دلالت لفظی بدانیم، دیگر به حال متکلم توجهی نمی‌شود و اطلاق به سبب دلالت لفظی، ثابت می‌شود.
۲. اگر لفظ، مقتضی شمول حکم برای تمام افراد طبیعت باشد، اطلاق شمولی نامیده می‌شود و اگر مقتضی شمول حکم برای تمام افراد نیست، بلکه در امتثال حکم مجعول، به ایجاد یکی از افراد طبیعت اکتفا شود، اطلاق بدلی نامیده می‌شود.
۳. اگر برای معنای لفظی، افراد متعددی وجود داشته باشد و به وسیله قرینه حکمت ثابت شود که متکلم همه افراد را اراده کرده است نه بعضی از افراد را، این اطلاق، اطلاق افرادی نامیده می‌شود.
۴. اگر برای معنا حالات گوناگون و متعددی وجود داشته باشد و با قرینه حکمت ثابت شود که متکلم این معنا را در تمام حالاتش اراده کرده است، نه در حالت خاصی، این اطلاق مستفاد از قرینه حکمت، اطلاق احوالی نامیده می‌شود.
۵. برخی گفته‌اند: چون معنای حرفی یک معنای جزئی است که متقوم به دو طرف می‌باشد، نه قابلیت دارد که به وسیله قرینه خاصه تخصیص بخورد و نه قابلیت دارد که به وسیله قرینه حکمت اطلاقش ثابت شود؛ زیرا اطلاق و تقیید از شئون معنایی می‌باشند که آن معنا قابلیت حصه شدن و تقسیم شدن را داشته باشد، در حالی که معنای جزئی چنین قابلیت را ندارد.
۶. به نظر شهید صدر، اطلاق در معانی حرفی نیز جاری است.